در تاريخ ۱۹ ارديبهشت ۱۳۸۳
بحث ضدّ

جلسه 83

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

فرمايش مرحوم محقق نائيني را ملاحظه فرموديد؛ فرمودند در اينجايي كه متزاحمين طوليين هستند مثل اينكه كسي يا قدرت دارد ركعت اول را بايستد و ركعت دوم نشسته بخواند و يا اينكه ركعت دوم را بايستد و ركعت اول را نشسته بخواند در فرضي كه آن واجب متأخر أهم باشد چون گفتيم اگر متساويين باشند يا متقدم أهم باشد كه بحثي نيست، اما اگر آن واجب متأخر أهم بود آيا در اينجا ترتب جريان دارد يا خير؟

نظر ايشان اين شد كه ترتب در واجبين متزاحمين طوليين جريان ندارد و جريانش مشروط است به شرط متأخر و شرط متأخر را چون ايشان محال مي‌دانند پس اين جريان ترتب هم در اينجا محال است. بيان ايشان را مفصل عرض كرديم و عمدة استدلال ايشان اين بود كه ترتب را كه ما مي‌خواهيم تصوير بكنيم؛ بايد اينطور بگوييم يا واجب متقدم خودش مشروط شود به عصيان واجب متأخر يا بايد بگوييم واجب متقدم مشروط مي‌شود به آن خطابي كه متولّد از واجب متأخر است.

نسبت به واجب متأخر كه قيام در ركعت ثانيه است اين خطاب از او متولد مي‌شود كه «احفظ قدرتك» حالايي كه واجب متأخر أهم است، قدرت خودت را حفظ كن يعني واجب متقدم را نياور، قيامت در ركعت اولي را نياور، قدرت را براي ركعت ثانيه حفظ كن. اينجا ما بياييم اين خطاب اولي را مشروط بكنيم به عصيان آن خطابي كه متولد از خطاب دوم است.

فرمود اين هم يا تحصيل حاصل مي‌شود و يا طلب الممتنع مي‌شود. بيانشان اين بود كه اگر ما بخواهيم ترتب درست كنيم به چه قالبي بايد ذكر كنيم؟ اينطور مي‌شود: «ان لم تحفظ قدرتك للركعه الثانيه» اگر قدرت خودت را براي ركعت دوم حفظ نمي‌كني، اينجا «فقم في الركعه الاولي». فرمودند اين لم تحفظ اين معنايش چيست؟

«ان لم تحفظ» اگر قدرت خودت را نمي‌كني، خوب اگر قدرت را حفظ نمي‌كني مصداقش چيست؟ مصداقش اين است كه يا بيايي قدرت را در ركعت اولي صرف كني يا قدرت را در يك امر ثالثي صرف كني، نمي‌شود بگوييم كه خوب اين قدرت را براي ركعت ثانيه حفظ نكرد.

حالا اختيارش با اين است كه يا بيايد در اين ركعت اولي صرف بكند يا در امر ثالث صرف بكند. بالاخره اين به صورت قهري اگر يعني چه زماني صدق مي‌كند كه ما بگوييم اين شخص قدرت خودش را براي ركعت ثانيه حفظ نكرد، اين چه زماني اين صدق مي‌كند؟ زماني كه عملاً يا قدرت را صرف ركعت اولي كرده باشد يا عملاً قدرت را صرف يك شيء ثالث كرده باشد. آن وقت اگر صرف ركعت اولي كرده باشد اينجا ديگر «فقم في الركعه الاولي» مي‌شود تحصيل حاصل. اگر قدرت را صرف امر ثالث كرده باشد چون مفروض اين است كه قدرت ديگري در ميان نيست، حالا كه قدرت ديگري در ميان نيست پس الآن اگر بخواهد به او بگوييم كه در ركعت اولي قيام كن اين مي‌شود طلب الممتنع و اين طلب ممتنع محال است. اين بيان ايشان در اين قسمت است. در ذيل و در دنبالة همين مطلب اين را به عنوان يك ضابطة كلي فرموده‌اند كه اساساً ترتب در جايي كه خطاب

مترتب خودش از مصاديق «مرتبٌ عليه» است، اينجا ترتب محال است.

جايي كه خطاب مترتب خودش از مصاديق مرتب عليه است، خوب اينجايي كه مي‌گوييم «ان لم تحفظ قدرتك» يك مصداق اين «ان لم تحفظ» اين است كه بيايد قدرت را در ركعت اولي صرف بكند. ان قلت: اگر كسي اشكال كند كه شما چرا اين حرف را بگويد شما چرا اين حرف را در باب صلات و اضاله نزديد؟ خوب آنجا اگر كسي اضاله نكند مصداق عدم الاضالة يكيش صلات است. خوب چرا در آنجا ترتب را قائل شديد؟ قلت: مي‌فرمايند آنجا مسأله اين چنين نيست، آنجا صلات مصداق براي ترك اضاله نيست بلكه ترك اضاله مستلزم براي ـ حتي تعبير به استلزام هم فرموده‌اند كه نمي‌شود كرد ـ فرمودند در صلات و در اضاله ترك اضاله مستلزم صلات نيست، مستلزم يك فعل معين ديگر هم نيست؛ آنجا مي‌تواند نه اضاله كند و نه صلات. استلزامي هم در كار نيست! نه مصداق براي آن ترك اضاله است صلات و نه صلات لازم ترك اضاله است. لذا فرموده‌اند بين اينجا و بين مسألة اضاله و صلات بينشان فرق وجود دارد. و باز همينطور تذكر داده‌اند فرموده‌اند كه در باب اجتماع امر و نهي هم ما نمي‌توانيم آنجا مسألة ترتب را مطرح كنيم. شما مي‌گوييد صلات در دار غصبي اينجا محل براي اجتماع امر و نهي است، اين عمل از اين جهت كه صلات است متعلق امر است، از اين جهت كه غصب است متعلق براي نهي است.

فرموده‌اند آنجا هم ما نمي‌توانيم بياييم مسألة ترتب را مطرح بكنيم. خوب اگر آنجا بخواهيم مسألة را ترتب را مطرح بكنيم اينطور مي‌شود كه بگوييم «لا تغصب» غصب نكن «و ان غصبت فصلّ» اگر بخواهيم ترتب را در مسألة اجتماع امر و نهي مطرح كنيم اينطور مي‌شود «لا تغصب» اين نهي است، حالا اگر خواستي اين نهي را عصيان كني «و ان عصيت و غصبت فصلّ» نماز بخوان در اينجا. اينجا مي‌فرمايند ترتب نمي‌شود، چرا؟ مي‌فرمايند براي اينكه خود اين صلات مي‌تواند مصداق براي غصب باشد يا خود غصب اگر اين غصب خودش صلات است اين مي‌شود تحصيل حاصل، بگوييم «لا تغصب و ان غصبتَ»مصداق غصبتَ چيست؟ خود صلات است. ديگر بگوييم فصلِّ اين عنوان تحصيل حاصل را دارد. اگر يك فعلي غير از صلات هم باشد باز آن عنوان طلب ممتنع را پيدا مي‌كند. نتيجه گرفته‌اند كه نماز مصداق غصب است و وقتي مصداق براي غصب شد امر ترتبي در اينجا نمي‌آيد و قاعدة كلي اين است كه در خطاب ترتبي مترتب كه عنوان مهم را دارد بايد از افراد و مصاديق عصيان كه شرط براي خطاب مترتب عليه است،از مصاديق و افراد او نباشد. اين خلاصة فرمايش مرحوم نائيني.

نظر استاد محترم:

اينجا به حسب ظاهر فرمايش ايشان فرمايش متيني است، منتها يك تكميلي را ما در اينجا بايد ذكر بكنيم تا مناقشه‌اي به فرمايش ايشان وارد نشود و آن تكميل اين است: اگر كسي بيايد اين اشكال را بكند و بگويد شما چطور نسبت به خطاب مرتب عليه مي‌آييد يك خطابي را متولّد از او درست مي‌كنيد مي‌گوييد «احفظ قدرتك» بعد براي اينكه بگوييد در اينجا ترتب وجود ندارد مي‌آييد مي‌گوييد آقا اگر ترتب را بخواهيم بگوييم اينطور مي‌شود: «ان لم تحفظ قدرتك فقم في الركعه الاولي». اشكال يعني نكته و سؤال اين است كه چرا شما همانطوري كه يك خطابي را از مرتب عليه توليد مي‌كنيد از مترتب چرا توليد نمي‌كنيد؟ يعني چه؟ يعني بگوييم مهم كه عبارت از قيام در ركعت اولي است، أهم كه قيام در ركعت ثانيه است از هر كدام يك خطابي متولد مي‌شود. از أهم «احفظ قدرتك» براي ركعت ثانيه، در مهم مي‌شود «اصرف قدرتك» آنجا هم يك چنين چيزي است؛ قدرت خودت را صرف كن براي ركعت اولي. آن وقت ما بياييم بگوييم كه بين اين دو تا خطاب متولد ترتبي وجود دارد. به چه بيان؟ بگوييم مولا مي‌گويد تو يك قدرتي را مي‌خواهي صرف كني، اگر نگه مي‌داري براي ركعت دوم فبها، اما اگر اين قدرت را نمي‌خواهي براي ركعت دوم نگه داري صرف امر ثالث نكن؛ اين قدرت را صرف همين قيام ركعت اولي بكن. خوب چه اشكالي دارد كه ما يك خطاب ترتبي اينطور درست كنيم؟

اگر ما بتوانيم اين بيان را بگوييم كما اينكه در أهم يك خطابي متولد مي‌شود به نام «احفظ قدرتك» هكذا در مهم هم يك خطاب متولدي دارد به نام «اصرف قدرتك» قدرت خودت را صرف بكن. بگوييم اين وجوب صرف قدرت براي ركعت اولي در صورتي است كه اين نمي‌خواهد قدرت خودش را براي ركعت ثانيه صرف بكند، الآن قدرت دارد عملي را انجام بدهد اگر بخواهد براي ركعت ثانيه صرف نكند بايد براي ركعت اولي صرف بكند؛ ديگر نرود قدرت خودش را در امر ثالث يعني يك عمل ديگري كه

خارج از اين مهم و أهم است صرف بكند.

اگر كسي اين حرف را زد، چه اشكالي دارد از نظر ترتب؟ يعني با اين بيان اگر ما بخواهيم ترتب را در واجبين طوليين درست كنيم كه در واجبين طوليين خيلي هم مصداق دارد مثال دارد و مورد ابتلاء است؛ عرض كردم كه در جاهاي زيادي انسان برخورد مي‌كند، شخص مي‌گويد من يا قدرت دارم كه طواف بكنم مخصوصاً در باب حج يا طوافم را كس ديگري انجام بدهد من نمازش را بخوانم يا من سعيم را انجام بدهم عمل ديگر را ديگري انجام بدهد. در واجبين طوليين زياد اتفاق مي‌افتد اين نكته. آيا با اين بيان مي‌شود تصوير كرد ترتب را در واجبين طوليين؟

در خود آن خطاب نشد، خطاب اين است كه مي‌گويد اگر قدرت را صرف ركعت دوم نمي‌كني «فقم» بلند شو بايست و ركعت اولي را ايستاده بخوان. اشكال نائيني اين بود كه خوب «ان لم تحفظ» اين مصداق دارد، مصداقش اين است كه يا آمده ايستاده در ركعت اولي مي‌شود «لم يحفظ» قدرت را براي ركعت دوم يا رفته در يك امر ثالثي صرف كرده؛ بالاخره يك قدرتي بوده كه صرف شده است. اگر خود خطاب را ما بخواهيم «فقم في الركعه الاولي» را بگوييم همينطور است.

ولي اگر مسأله را بياوريم روي لزوم صرف قدرت، اصلاً ما قبل از اينكه كسي قادر است كاري را مي‌خواهد انجام بدهد كاري هم به بحث ترتب و اينها هم نداريم، آيا از نظر عقلائي عقلا حكم نمي‌كنند به اينكه اگر كسي به كسي گفت اگر تو زور داري اين كار را انجام بده، اگر تو قدرت داري قدرتت را صرف امور جزئيه نكن صرف امور كليه بكن؛ خوب اين يك امر متعارفي است، يك امري است كه خيلي هم مورد وقوع است و واقع هم شده است. حالا شارع هم بيايد اينطور بگويد به همين بيان بگويد كه ما يك خطابي هم از اين قيام در ركعت اولي كه ـ اين هم مشروط به قدرت است ـ «احفظ قدرتك للركعه الاولي بشرط عدم الحفظ في الركعه الثانيه» اين عدم الحفظ يعني بنا داريد بر اينكه براي ركعت ثانيه صرف نكني.

البته خود مرحوم نائيني قبلاً يك بحثي داشتند كه در باب ترتب اگر بگوييم كه مترتب مشروط است به عصيان مرتب عليه يا مشروط است به عزم بر عصيان مرتب عليه يا هر كدام باشد كافي است. در باب ترتب آيا به مجرد اينكه كسي عزم بر عصيان مرتب عليه را دارد به مجرد اين عزم خطاب مترتب فعليت پيدا مي‌كند؟ فرمودند نه.

در باب ترتب بايد ما بگوييم اين خطاب مترتب مشروط است به خود عصيان مرتب عليه نه تصميم بر عصيان و عزم بر عصيان. اما اينجا چون مسألة صرف القدرت است، اينجا چه اشكالي دارد كه ما مسألة عزم را هم بياوريم بگوييم «ان لم ترد صرف القدره للركعه الثانيه» حالائي كه نمي‌خواهي قدرت را براي ركعت ثانيه صرف بكني، بياور براي ركعت اولي صرف بكن، نبر براي امر ثالث و شيء ثالث.

اين بيان به نظر مي‌رسد بياني است كه ما مي‌توانيم ترتب را در اين بياوريم، ولي مشروط به اين است كه ما بگوييم همانطوري كه از خطاب مرتب عليه ما يك خطابي به نام «احفظ قدرتك» را استفاده مي‌كنيم، همچنين از خود خطاب وجوب قيام در ركعت اولي از اين هم ما يك خطابي مربوط به قدرت استفاده بكنيم. بگوييم دو تا وجوب داريم: وجوب صرف قدرت براي ركعت اولي، وجوب صرف قدرت براي ركعت ثانيه. بين اين دو تا وجوب ما مي‌آييم ترتب را درست مي‌كنيم و ظاهر اين است كه هيچ مانعي از اين نيست يعني ما هر چه فكر كرديم كه فقط خطاب از مرتب عليه توليد بشود اما از مترتب توليد نشود وجهي ندارد! مرتب عليه كه قيام در ركعت ثانيه است، چطور شد يك چنين خطابي از آن در آمد «احفظ قدرتك للركعه الثانيه»؟ خوب همين خطاب هم براي قيام در ركعت اولي هم متولد مي‌شود.

(سؤال و پاسخ استاد): اهميت نمي‌تواند فارغ باشد. اهميت فقط در اينكه اين قدرت را بايد اول آنجا صرف بكني مي‌تواند فارغ باشد و الا هر تكليفي اين خطاب از آن متولد است. يك واجبي به شما متوجه است، وجوب صلات مثلاً، اين وجوب صلات مشروط به قدرت است؛ شما مي‌تواني يك كاري بكني كه قدرت خودت را از بين ببري و نماز هم نخواني؛ اصلاً بحث تزاحم و أهم و مهم و اينها نيست، عقل مي‌گويد به مقتضاي عبوديت و مولويت مولا بر تو حفظ القدره واجب است، در همة واجبات عقل اين حكم را مي‌كند. مي‌گويد به مقتضاي مولويت مولا.

عرض كردم كه اين مسأله‌اي است كه در فقه هم مطرح مي‌شود، مرحوم سيد در چند جاي عروه مطرح كرده در اصول هم مطرح است، ما هم امسال و هم سالهاي قبل به مناسبتهايي اين را متعرض شديم ـ آيا انسان مي‌تواند خودش را تعجيز كند از تكليف يا نه؟

يعني فرض كنيد الآن يك آمپولي به خودش بزند بيهوش بشود برود در حال اغماء يك ماه در حال اغماء باشد؛ خودش را تعجيز كند؛ نمي‌تواند. چرا؟ براي اينكه هر واجبي ولو مشروط به قدرت است ولو قدرت هم شرط براي وجوب ـ روي نظرية مشهور نه شرط براي امتثال ـ اما اين قدرتي كه شرط براي تكليف است ولو باز تحصيلش هم لازم نيست چون در شرايط تكليف تحصيل شرط تكليف لازم نيست، شما لازم نيست الآن برويد خودتان را مستطيع بكنيد بعد استطاعت را تحصيل بكنيد؛ اما تعجيزش و رفعش هم جايز نيست، نمي‌تواني خودت را عاجز بكني، تعجيز كردن جايز نيست.

بنابراين از خطاب مهم هم اين خطاب توليد مي‌شود چون ما نمي‌توانيم دو تا واجب شرعي را بياوريم مشروط به عزم بكنيم. اين كه ما عرض كرديم اين راه طي بشود بر اينكه ترتب را بتوانيم درست كنيم فرقش اين است كه شما بگوييد آقا چه نيازي به اين راه بود؟ خود همان را مي‌گفتيد.

مي‌گفتيد قيام در ركعت اولي واجب است به نحو ترتبي، اگر تصميم داشته باشد بر عدم صرف قدرت در ركعت ثانيه. تصميم در اينجا نمي‌تواند مطرح بشود چون گفتيم بين دو تا تكليف شرعي شارع نمي‌تواند بيايد مسألة عزم را دخيل بكند، ارادة انسان را؛ من اراده كرده ام كه عمل دوم را انجام ندهم ارادة من سبب بشود كه عمل اول واجب بشود ولو به نحو ترتبي. بله! عصيان خارجي سبب مي‌شود و مي‌تواند شرط واقع بشود اما عزم نمي‌تواند شرط باشد. اما وقتي بياييم در اين خطابهاي متولد، در خطاب متولد مسألة عزم مطرح است.

من يك قدرتي دارم اين قدرت را مي‌توانم اراده كنم كه صرف كنم براي ركعت دوم و مي‌توانم اراده كنم كه صرف كنم براي ركعت اولي، اين كه ديگر در اختيار من است!

وجوب حفظ قدرت هم وجوب عقلي است، وقتي وجوب عقلي شد ما بياييم بگوييم عقل به نحو ترتبي مي‌گويد اگر تو ارادة صرف القدره براي ركعت ثانيه نداري، بايد اراده كني صرف القدره را براي ركعت اولي. بنابراين با اين بيان ترتب تصوير مي‌شود و در واجبين طوليين ما مي‌توانيم بگوييم ترتب هم در اينجا راه دارد. ترتب اختصاص به واجبين عرضيين ندارد مگر اينكه ما فقط اگر يك كسي يك دليل محكمي بياورد بر اينكه واجبين طوليين ما نسبت به واجب اول خطاب متولدي را نداريم آن وقت ديگر اين فرمايش تمام است كه ما بگوييم در واجبين طوليين ترتب راه ندارد.

اما اگر همانطوري كه براي مرتب عليه يك خطابي را توليد كرديم براي مترتب هم خطابي را توليد كنيم اينجا بين اين دو تا خطاب متولد ترتب در اينجا به خوبي تصوير مي‌شود به همين بياني كه عرض كرديم. اين هم از اين مسأله. عرض كردم مرحوم نائيني شش قسم براي تزاحم قائل شده، تا حالا دو قسمش را ما خوانديم كه آيا در اين دو قسم ترتب جريان دارد يا نه، سه چهار قسم ديگر مانده است كه اين هم به ترتيب انشاء لله بيان مي‌كنيم.